

با استرس روی میزو ضرب گرفتم لعنتی چه زود اخر هفته شد خب میگفتید دو روز

... دیگه میایم اوووف

میدونم امروز روز مزخرفی میشه از استرس الانش معلومه

روشنا مگه نگفتم آماده شو چیکار میکنی پس -

... با صدای مامان بخودم میام و میرم سمت کمد

که همزمان گوشیم زنگ خورد و ارمین بود

سلام -

علیک اومدن مگه ؟ -

جوری با غیظ پرسید که خندم گرفت

نه هنوز -

میپرسه

چرا میخندی تو ؟ -

و من میدونم امروز خیلی حرصیه

هیچی عزیزم -

یه هوف بلند بالا میکشه

منم دارم میام -

.. هول میکنم

کحا میخوای بیای تو؟! -

باز عصبی میشه و میگه

یه مرتیکه گاو میخواد بیاد خاستگاری تو اونوقت من تو خونه بشینم حرص بخورم؟ -

میام تو هم زیاد به خودت برسی میکشمت

!.. و بدون اینکه بزازه حرفی بزنی قطع کرد

.. بی حوصله لباسمو عوض میکنم و بدون ارایش میرم بیرون

همزمان که دارم از پله میام پایین زنگ در صدا در میادو ارمین پیداش میشه داخل که

میاد اول از همه سر تا پای منو خووووب اسکن میکنه و خیالش که راحت میشه رو مبل

... کنار بقیه میشینه

.. دو دقیقه نگذشته که باز صدای در بلند میشه و این دفعه دیگه خودشون

اول از همه یه مرد با موهای جو گندمی میاد داخل که خیلی جوون تر از باباجونه و من

برام سوال پیش میاد که اینا چه جوری باهم دوستن؟

بعدش یه خانم که کمی از مامان پیر تر میزنه

سمت من میاد و بعد از اینکه خوب ماچ و بغلم میکنه میگه

ماشالا چه عروس خوشکلی گیرم اومد -

تو دلم به این حرفش پوزخند میزنم و صدای نفس کشیدن عصبی ارمین رو میشنوم

..

.. و در آخر یه پسر باموهای قهوای و هیگلی میاد داخل

سلام علیک که میکنه گل توی دستشو سمتم میگیره و بی هیچ حرفی میره میشینه و

..من میفهمم اونم میلی به این ازدواج نداره

منو میفرستن داخل اشپزخونه تا چایی بیارم و مامانم پشت سرم داخل میاد

پسره خوب بود -

ها؟ -

میگم خوشکل بود -

خو باشه -

نا امید نگام میکنه و میگه

دلهم میخواد یه چوب بردارم و سیاهو کبودت کنم بیشعور چرا اینقد بی ذوقی -

(: !..... اگه بدونی مامااااان

بیخیال مامان -

و سینی رو جلوی همه میگیرم به ارمین که میرسم زیر لب با غیظ زمزمه میکنه

شالت بکش پایین -

.. خندم میگیره همینو کم داشتم

.. همین که میشینم رو مبل گوشیم میلرزه

مگه نگفتم بکش پایین -

...کوفت بزنه ارمین با این طرزنوشتنت

خیلی اروم دستمو میبرم سمت شالم و درستش میکنم که یه صدا بیخ گوشم بلند

میشه

اینقد مطیع هم باشی خوب نیستا -

!!!! سریع برمیگردم سمتش و ااای من کی پیش این نشستم؟

باز گوشیم تو دستم میلرزه که یه پوزخند رو لبش نقش مبینده

چی میگه این مرتیکه ؟ -

نگامو میدوزم به ارمین و یه چشم غره خفن بهش میرم ولی اخم اون غلیظ تر میشه و

صدای این یکی از این برم باز بلند میشه

نمیدونستم بازیگر معروف ایران اینجوری تو کف دختری باشه که قراره برم -

خاستگاریش

.. وای که دلم میخواد سرمو بکوبم به دیوار

بقیه رو از نظر میگذرونم خداروشکر جز ارمین که چشماش مته عقاب روما زومه و

.. اخماش بد توهم گره خوردن کسی حواسش بما نیست

زمزمه کردم

شما با این موضوع مشکلی داری؟ -

.. میخواد جوابمو بده که صدای باباش مانع میشه

اگه اجازه بدین این دوتا جوون برن حرفاشون رو باهم بزنین -

اخه عزیز من چه حرفی داریم ما؟....

..بی هیچ حرفی بلند میشم که اونم دنبالم میاد

.. رو تخت میشینه و زل میزنه بهم معذبم زیر نگاهش

خیلی دلم براش میسوزه بیچاره رگاش زده بود بیرونو سرخ سرخ بود -

با حرص میگم

اون نیازی به دلسوزی تو نداره -

میخنده و میگه

اوه اوه چه هوشم داره -

بیتوجه میگم

..پدربزرگم خواست که همون اول جواب منفی ندم وگرنه -

میپره وسط حرفم

از همون اول معلوم بود پس خودتو خسته نکن -

... و تهش یه لبخند ژکوند تحویلیم میده

پس بهتر بریم بیرون -

... یکم دیگه هم بمونیم بد نیستا -

میخوام حرفی بزنی که یهو در باز میشه و صداشو میشنوم که میگه

اها -

و پشت بندش صدای ارمین

روشنا بیا یه دقه -

میرم سمت در که بازومو میگیره و می غره

چیکار میکنی یک ساعته -

میخوام جواب بدم که

من تایم گرفتم فقط پنج دقیقه گذشته -

اخ اخ

ارمین با حرص برمیگرده سمتش که میگه

غمتم نباشه با عشقت کاری ندارم -

و میره پایین و تابخودم پیام هولم میده تو اتاق و کنار گوشم لب میزه

چه خوب که فهمید عشق منی -

..و لحظه بعد لباس بود که رفت رو لبام

نمیدونم چقد میگذره تو این حالت فقط اینو میدونم که پیش ارمین باشم و اون منو

ببوسه تمام چیزای تو ذهنم پر میکشه فقط منم و اونو یه گناه که طمعش اینقد خوبه

.. که حاضر به ترکش نیستم

طعم لب های تو شاید جزو چهار مزه ی اصلی نباشه»

«! اما اصلی ترین مزه های زندگیه

نفس که کم میاره عقب میکشه و زمزمه میکنه

تو برو پایین تا منم پیام -

دوست دارم بگم من جام خوبه هیچ جا نمیرم توام برگرد به حالت قبلیت ولی فقط

.. سرمو تکون میدمو خیلی اروم بیرون میرم

همه تو سالن نشستن و مشغول حرف زدنن که نشون میده اون پسره همه چیو اوکی

.. کرده هه حتی اسمش هم نمیدونم

اما مهم اینه که این ماراتون خیلی راحت تموم شد و تهش یه نفس عمیق از سر

..اسودگی مونده